

زندگی انسان با آزادی معنا می‌یابد و آزادی زمانی حاصل می‌شود که آدمی میان دوسوی متناقضات زندگی کند. اگر فقط جزم‌گرایانه یک سوی معادله را بپذیرد، از موهبت بخش دیگر هستی بی‌نصیب خواهد ماند، از اینرو اگر آدمی در تلاش برای بهره‌یافتن بیشتر از حیات است، باید خود را با قبول متناقضات هستی به آزادی نزدیک کند، در آن صورت لحظات سرشاری از سرور و شادمانی نصیب او خواهد شد و می‌تواند به پاره‌ای از حقیقت دست یابد، زیرا با قبول متناقض‌های زندگی، جزمیت و قطعیت حذف و نسبت جایگزین آن می‌شود. نگاه باور خواهد گرد که حقیقت در نزد همه انسان‌های روی زمین است و هر کس با بهره‌ای که از آن دارد خود را به کمال نزدیک می‌کند، این مسأله به شکل بارزی در حوزه دین خود را نشان می‌دهد، آدمی در عین باور و اعتقاد به معاد، به معاش می‌اندیشد و در عین تأمین معیشت مادی به فکر ذخیرت اخروی است، این حرکت موجب حذف یکی و اثبات دیگری نیست،

بلکه موجب کامل شدن زندگی می‌شود. اگر آدمی فقط به ماده بیندیشد از لذات سرشار معنویت محروم می‌ماند و بالعکس اگر صرفاً در صدد اجر اخروی باشد و زندگی مادی را هیچ انگارد، از بسیاری از لذات دنیوی بی‌نصیب می‌شود و از همین زاویه می‌توان به سرنوشت بشر اندیشید که در دو سوی جبر و اختیار چگونه می‌زید. آیا انسانی به تمام و کمال آزاد است یا محکوم به زندگی از پیش تعیین شده‌ای است؟ و برای آنکه انسان بتواند به کمال حقیقی نزدیکتر باشد به ظاهر چهره دوگانه‌ای می‌یابد. دوگانگی ظاهری او، یگانگی وجودش را به اثبات می‌رساند، و جز این نیست که مسلمانان حقیقی به این کلام امام جعفر صادق (ع) ایمان دارند: لاجبر و لاتفویض بل امر بین الامرین. و اگر آدمی به درایت به این نکته پی برد به راز هستی دست می‌یابد و آنگاه بسیاری از نازیبایی‌های هستی در نظرش زیبا جلوه می‌کنند و معنایی تازه می‌یابند زیرا همواره کمال مطلوب در انتخاب میانه است، هم از اینروست که گفته‌اند: خیر الامور اوسطها. تعادل و تناسب در برداشت از هستی موجبات کمال را فراهم می‌کند و اگر این تعادل از حیات بشری حذف گردد، آدمی آرام آرام به مرگ خویش نزدیک می‌شود. این معنا به شکل زیباتری در هنر تحقق می‌یابد. هنرمند حقیقی انسان آزاده‌ای است که در صدد نفی و

اثبات نیست، او بر آن است تا تعادل جهان را در هنرش نشان دهد و در این راه آنان که جانانشان از انوار این معرفت سیراب است، بهتر و زیباتر می‌توانند نمایانگر جلوه‌های گونه‌گون هستی باشند. از اینروست که متعادل‌ترین هنرمندان در حوزه شعر، زیباترین ابیات (اشعار) را تاکنون سروده‌اند. در شعر زبان فارسی متناقض‌نمایی به اشکال گوناگون تجلی یافته است. خاستگاه همه این جلوه‌ها برخاسته از فلسفه اشعری است. در شطحیات صوفیه کلام متناقض‌نما بسیار فراوان به چشم می‌آید و این حکایت از تفکر فلسفی اشعریان دارد و اگر ما در صدد تبیین هنر متناقض‌نمایی در شعر فارسی هستیم، ناگزیر باید به خاستگاه فلسفی آن بیندیشیم تا دریابیم که چگونه در خلاف آمد عادت می‌توان کسب جمعیت از آن زلف پریشان کرد.

کتاب «متناقض‌نمایی در شعر فارسی» تلاشی است در جهت پاسخگویی به مهمترین مباحث و مسائل مرتبط با امر متناقض‌نما خاصه متناقض‌نماهای غزلیات مولوی. کتاب در چهار فصل فراهم آمده اما از نظر موضوعی در واقع قابل تقسیم به دو بخش عمده است. در بخش اول مؤلف در صدد تعریف و تبیین مقوله متناقض‌نما برمی‌آید و در بخش پایانی به مصداق‌های مشهور غزلیات مولانا در این زمینه می‌پردازد. مؤلف در تمهید مسأله ده سؤال طرح



## نسبت مدارا گرایانه هنر با هستی

محمد رضا محمدی آملی

# تعادل و تناسب

می‌کند و بر آن است تا در فصل‌های دیگر به آنها پاسخ گوید. سؤالهایی که مؤلف در این فصل طرح می‌کند، سؤالهایی اساسی و مهم هستند، اما شامل همه سؤالهایی نیست که در زمینه هنر متناقض‌نمایی خاصه متناقض‌نمایی در شعر مولانا وجود دارد.

به نظر نگارنده بهتر می‌بود مؤلف پیش از پاسخ به سؤالهایی در زمینه نسبت متناقض‌نمایی در بلاغت فارسی به مسأله فلسفه متناقض‌نمایی در هستی می‌پرداخت. و به این سؤالها پاسخ می‌گفت که چرا هنرمندان خاصه شاعران، عالم و آدم را متناقض‌نما می‌بینند؟ تجلی نگاه متناقض‌نمایان در چیست؟ ادراک و دریافت آنان از هستی با ادراک و دریافت اهل منطق چه تفاوتی دارد؟ هنرمند از منطق‌گریزان است، عارف نیز در قید و بند تعقلات منطقی نیست، چرا عارفان هنرمند و هنرمندان عارف ما از شکل متعارف و منطقی کلام روی گردانند؟ اگر مؤلف به این سؤالها و سؤالهایی از این قبیل پیش از طرح بحث جایگاه متناقض‌نمایی در بلاغت، پاسخ‌هایی ولو به اجمال می‌داد، خواننده می‌توانست با افقی فلسفی وارد حوزه ادبی شود و در پایان نتیجه‌ای نسبتاً درست به دست آورد. زیرا شرط اول تحقیق در حوزه متناقض‌نمایی داشتن معرفت فلسفی است.

مؤلف و محقق نمی‌تواند به این بهانه که حوزه سخن او مربوط به بلاغت است از تبیین جایگاه فلسفی متناقض‌نمایی‌شانه خالی کند. از اینرو علیرغم دقت و ظرافتی که مؤلف در این زمینه به خرج داده است معرفتی کامل به دست نمی‌آید.

تلاش مؤلف در بسامان کردن ایده‌های ایرانیان و غربیان درباره متناقض‌نمایی ستودنی است ایشان با روشی علمی کوشیده‌اند تعریفی مشخص از متناقض‌نمایی که حدی منطقی نیز بر آن مترتب است به دست دهند آنگاه با استناد به این تعریف درباره اضلاع مختلف آن سخن گویند. در تعریف متناقض‌نمایی از دیدگاه بلاغی آمده است:

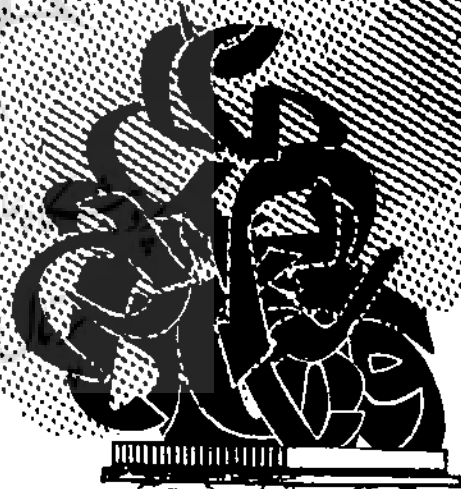
بیانی ظاهراً متناقض با خود یا مهمل که دو امر متضاد را جمع کرده باشد، اما در اصل دارای حقیقتی باشد که از راه تفسیر یا تأویل بتوان به آن دست یافت! (ص ۱۹)

مقصود مؤلف از تضاد، معنای منطقی آن نیست زیرا در آن صورت هر گزاره‌ای در نقطه مقابل و ضد آن قرار گیرد، در حوزه متناقض‌نماها واقع خواهد شد.

بنابراین بیان متناقض‌نما فقط شامل دو امر متضاد نیست دو امر متعارض، متداخل و مخالف نیز می‌تواند در این حوزه بگنجد و زمینه را برای امر متناقض‌نما فراهم کند تا زمینه‌های چندگانه‌ی معنا فراهم شود. در این راه

کوشش مؤلف کامل است او با آوردن شواهدی مثالی مناسب از نظامی، سنایی، خاقانی، عطار و مولانا به تبیین موقعیت متناقض‌نمایی ابیات می‌پردازد اما به طور دقیق به ویژگی‌های زبان متناقض‌نما نمی‌پردازد. زبان متناقض‌نما به جز آن که نقش عمده‌ای در عادت‌زدایی اذهان دارد و به غبارزدایی عادت‌های بصری، حسی، شنیداری و گفتاری می‌پردازد به مقایسه بین دو امر نیز توجه داد. مطابقت دادن دو امر در بیت یا ابیات متناقض‌نما ترکیبی هنری فراهم می‌کند که زمینه‌ساز تعدد معانی است و از خصوصیات دیگر زبان متناقض‌نما، ایجاد شگفتی و تعجب است. شگفتی خواننده در برابر بیت متناقض‌نما، زمینه‌های حس زیبایی‌شناختی را فراهم می‌کند او با شگفتی به پیوند دو امر متضاد یا متعارض یا متداخل و یا مخالف می‌نگرد و آنگاه با دریافت دقیق معنای آن لذت خوشایندی احساس می‌کند.

اگر مؤلف با بینشی و معرفتی فلسفی ارکان اصیل نظام متناقض‌نما را تحلیل و بررسی می‌کرد، شاید چندان ضرورت نداشت تا شواهد زیادی از اشعار مولوی ذکر کند، زیرا با دانستن چگونگی و چرایی شکل‌گیری متناقض‌نمایی در هنر، خواننده با دنیای دیگر که آن هم اصیل است، آشنا و به سهم خود بهره‌مند می‌شود و آنگاه می‌تواند این نمود و جلوه هنری را در بسیاری از هنرها و



متناقض‌نمایی در شعر فارسی

امیر چناری

نشر فرزانه روز، ۱۳۷۷

اشعار زبان فارسی مشاهده کند. نگارنده بر این اعتقاد است که آنچه در امر متناقض‌نمایی اهمیت دارد، تفکر اعتدال‌گراست. تا هنگامی که شاعر و یا هر هنرمند دیگری به کنه این بینش راه نیابد، نمی‌تواند در هنرش به بازتاب این جلوه بپردازد، اگر خیام و حافظ به شکل بارزی به تجلی این هنر پرداختند، ناشی از بیش اعتدال‌گرا و نسبی‌گرایی آنهاست.

آنان جزم‌گرایانه و قطعیت‌انگارانه با پدیده‌های هستی رویارو نشده‌اند و این فضیلت بزرگی است که هنرمند بتواند آزادمنشانه به عالم و آدم بنگرد. بنابراین ادراک و دریافت شاعر از هستی در این امر بسیار مهم و اساسی است. متناقض‌نمایی غیر از تشبیه و استعاره است که صرفاً با تحلیلی بلاغی با آنها روبرو شویم، متناقض‌نمایی دارای خاستگاه اندیشگی است که متأسفانه در کتاب مورد بحث یادی از آن نمی‌شود و اگر مؤلف به چنین امر مهمی به شکل دقیق و اصولی می‌پرداخت ما ضمن آشنایی با دنیای متناقض‌نمای شاعری چون ملای روم به بنیان‌های فکری و اندیشگی او نزدیک می‌شدیم. بنا به اعتقاد نگارنده متناقض‌نمایی در فرهنگ ما، خاستگاه ایرانی - اسلامی دارد، بنابراین ضرورت داشت تا با یافتن مراتب کلامی، فلسفی و عرفانی شاعران به خصوص حضرت مولانا به ریشه‌های پیدایی این پدیده می‌پرداخت.

در فصل سوم مؤلف به پیشینه متناقض‌نمایی و نظریه‌های مختلف درباره متناقض‌نمایی در زبان عرفا می‌پردازد و در همین فصل نکته‌ای بس اساسی به نقل از Philip P. Wiener مطرح می‌کند و آن اینکه شعر دینی در گسترش متناقض‌نمایی نقش مؤثری داشته است. اما مؤلف ای کاش در فصلی به شکل مبسوط، به این مسأله می‌پرداخت که به راستی چرا شعر دینی در گسترش متناقض‌نمایی نقش مؤثری داشت اما مثلاً شعر تغزلی چنین نقشی در تاریخ شعر فارسی نداشته است. نکته مهم دیگری که مؤلف به درایت به آن پی می‌برد و از آن یاد می‌کند، حضور سخنان متناقض‌نما در اشعار عرفانی. خصوصاً در قالب غزل است. اما این سؤال بی‌پاسخ می‌ماند که چرا از لحاظ شکل‌شناسی و قالب‌شناسی، عمده سخنان متناقض‌نما در شکل و قالب غزل ارائه شده است؟ پاسخ به سؤلهایی از این دست بی‌شک در تبیین و تفهیم متناقض‌نمایی در شعر فارسی نقشی ارزنده خواهد داشت.

در همین فصل مؤلف نظریه‌های مختلف درباره متناقض‌نمایی در زبان عرفا می‌پردازد و می‌کوشد تا نظریه‌هایی را که به بررسی ارتباط عرفان با منطق و بررسی ارتباط عرفان با زبان می‌پردازد، تشریح کند و برای تحقق این هدف از سه کتاب عرفان و فلسفه اثر استیسی، رمز و داستانه‌های رمزی در ادب فارسی تألیف تقی پور نامداریان و عرفان و منطق اثر براتراند راسل بهره برده است. بنابراین کل نظریه‌هایی که در این فصل آمده برکرفته از دیدگاه این مؤلفان به خصوص استیسی است. نظریه‌هایی چون نظریه متناقض‌نمای بلاغی، نظریه سوءتألیف، نظریه تعدد وجوه، نظریه تعدد معانی و نظریه متناقض‌نمای منطقی، تقسیم‌بندی استیسی است. و توضیح و تبیین

هر یک از این نظریه‌ها نیز از آن مؤلف کتاب عرفان و فلسفه است اما مؤلف فقط به عناوین اشارت می‌کند و توضیحات از زبان استیسی نقل می‌شود که جا داشت مؤلف محترم این سخنان را داخل گیومه می‌گذاشت تا با نوشته‌های ایشان اشتباه نشود.

فصل چهارم که نیمی از صفحات کتاب را به خود اختصاص داده است به مقوله متناقض‌نمایی در غزل‌های مولوی اختصاص دارد. در این فصل مؤلف با تقسیم‌بندی کلی به انواع و صور متناقض‌نمایی در غزل‌های مولوی می‌پردازد و می‌نویسد:

«متناقض‌نمایی در غزل‌های مولوی به طور کلی بر دو نوع است: گاه بیان متناقض‌نما از تجربه‌های شاعرانه متأثر است و گاه از تجربه‌های عارفانه» شاید تفکیک این دو امر چندان مناسب نباشد، زیرا شعر مولوی جدای از عرفان او معنا نمی‌شود و مهمترین جایگاه تجلی عرفان مولوی هم شعر اوست بنابراین تجربه‌های شاعرانه مولوی همان تجربه‌های عارفانه اوست این تقسیم‌بندی را شاید بتوان برای شاعران دیگر مانند سعدی قائل شد اما مولوی در تمام لحظات شعری عارف شاعر و شاعر عارف است.

یکی از بندهای مهم این فصل، مربوط به زمینه‌های بیان متناقض در غزل‌های مولوی است. مواردی را که مؤلف محترم به عنوان زمینه‌های موجود متناقض‌نمایی در غزل مولوی به دست می‌دهد، نظریه‌هایی عام و قابل تعمیم هستند. هستی و نیستی، مرگ - زندگی، مکان - لامکان، خرد، بیخردی، فنا یا محو - بقا، کفر - دین، نفی و اثبات و مسائلی از این نوع برای همه شعر متناقض‌نمای زبان فارسی قابلیت تعمیم دارد. شعر خیام نیز درگیر مباحث مهم زندگی - مرگ و هستی و نیستی است، کفر و دین نیز دغدغه حافظ شیراز است، نفی و اثبات نیز در کلام سنائی و عطار وجود دارد. بنابراین شاید بهتر می‌بود مؤلف از این مباحث به عنوان زمینه‌های عام بیان متناقض‌نمایی در

شعر استفاده می‌کرد و شعر مولوی را به عنوان مصداقی از آن نظریه بیان می‌کرد.

کتاب متناقض‌نمایی در شعر فارسی در نوع خود کتابی ارزشمند و خواندنی است - تلاش مؤلف در فصل‌های مختلف حکایت از آن دارد که او مدتهای مدید در این باره اندیشیده و به خصوص غزلیات مولوی را به درستی خوانده است، تقسیم‌بندی‌های خوب کتاب حکایت از ذهن منسجم و منظم مؤلف دارد اما ای کاش پس از هر تقسیم‌بندی، حاصل کلام به صورت تحلیلی بیان می‌شد. مشکلی که در جال حاضر در عرصه تحقیقات ادبی بیش و کم وجود دارد، این است که اصحاب دانشگاهی به علت تربیت مدرسی، در تحقیقات خود ذهنی منظم و مرتب دارند اما کمتر اتفاق می‌افتد، مؤلف از آراستگی ذهن خویش برای تحلیل و بررسی نهایی کمک گیرد، در خارج از حوزه دانشگاه تحلیل‌گرایان خوبی دست به قلم می‌برند اما چون ذهنشان تربیت مدرسی ندارد. بسیار اتفاق می‌افتد که پریشانی دامن تحقیقات آنان را می‌گیرد، نویسندگان و محققان موفق تاکنون کسانی بوده‌اند که به هوشیاری و درایت توانسته‌اند از ذهنیت منظم و مرتب در جهت تحلیل و تفسیر موضوع و متن یاری گیرند. مؤلف کتاب حاضر در برخی از مباحث کوشیده تا به این مهم جامه عمل بپوشاند و بی‌شک موفق است. اما بسیاری از مباحثی که در تقسیم‌بندی دقیق ایشان آمده است، فاقد مبنای تحلیلی است.

اما علیرغم این مباحث، نمی‌توان از اهمیت کتاب که جای آن در زبان فارسی خالی بود، یاد نکرد. به خصوص در روزگاری که مؤلفان (!) به کتابسازی و نوشتن موضوع‌های مشابه می‌پردازند، اهمیت دادن و بررسی کردن موضوع تازه و پراهمیتی چون متناقض‌نمایی، نشان از هوشمندی مؤلف دارد اما ضرورت دارد کسانی که در زمینه متناقض‌نمایی تحقیق و پژوهش می‌کنند در نوبت اول میان منطق ارسطویی یا منطق عقلی با منطق هنری تفاوت قائل شوند و به تفکیک این مسأله بپردازند که اگر در منطق عقلی آتش در مقابل آب قرار دارد و اجتماع نقیضین محال است در منطق هنری این دو مهربانانه برای آفرینش معنایی جدید در کنار هم قرار می‌گیرند و نکته دیگر بررسی خاستگاه متناقض‌نمایی در فرهنگ زبان فارسی است، نسبتی که بین کلام اشعری یا شعر فارسی وجود دارد از این زاویه قابل تحلیل و تفسیر است و در نوبت سوم طرح سؤالات فلسفی و هنری در زمینه متناقض‌نمایی است زیرا شرط اول قدم، طرح سؤال و پرسش است تا سؤال طرح نشود، پاسخی نیز وجود نمی‌یابد.

تلاش عمده موف در این کتاب در جهت تقسیم و تحلیل مبانی متناقض‌نمایی در بلاغت زبان فارسی بوده است از اینرو مباحث اصیل فلسفی و خاستگاه پیدایش پدیده متناقض‌نمایی در این کتاب چندان جدی تلقی نشده است، بنابراین بحث تعادل و تناسب و نسبت مداراگرایانه هنر با هستی در این کتاب جایگاه اصیلی ندارد. اما با این همه این رساله، بهترین کتابی است که تاکنون به شکل دقیق دانشگاهی در زمینه متناقض‌نمایی در شعر فارسی نوشته شده است. □

